



انقلاب و ریشه‌ها

انقلاب‌ها جز با صبر و استقامت و برخورد منطقی با شرایط دشوار و مشکلات پیش رو و حل موفقیت‌آمیز آن‌ها امکان‌پذیر نیست و این مهم جز با درایت و تدبیر رهبر یا هرم رهبری حاصل نمی‌شود.

انقلاب اسلامی ایران انقلابی معنوی و با هدف‌های متعالی که کرامت انسانی را نشانه گرفته بود، با رهبری امام خمینی و با شرکت ملتی خالص و به ستوه آمده از ظلم و فساد و تبعیض به وقوع پیوست و رژیم استبدادی و وابسته به بیگانه را که سال‌های طولانی سرنوشت این ملت را در دست گرفته بود، فرو کشید.

معنوی بودن انقلاب ایران باعث شد تا برخلاف انقلاب‌های دیگر خشونت در آن کمترین نقش را داشته باشد و تلفات و خسارات در آن در حداقل امکان، ایجاد شده و استراتژی اصلی آن گل در مقابل گلوله، خون بر شمشیر پیروز است و برادر ارتشی چرا برادرکشی، باشد.

نقش مردم، رهبر و معنویت اسلام در انقلاب ایران بسیار روشن و اساسی است. این مجموعه

انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب معنوی است و ریشه در توحید دارد، انقلابی که جهت آن تکامل است و تعالی گسترده فردی و اجتماعی را پی می‌گیرد. این نوع از انقلاب در شرایط بسیار سخت و ناامیدکننده که ناداری، فشار، تحقیر، محرومیت سیاسی و فرهنگی، پایمالی حقوق انسان‌ها و گسترش فساد از ویژگی‌های آن است، رخ می‌دهد. انقلاب معنوی یک تحول کیفی رو به تکامل است که اوضاع نامناسب، فاسد و خفقان‌آور را به وضعیت مطلوب، پاک و آزاد انتقال می‌دهد. تحولی که یک ملت را به تمامی و در تمام ابعاد تغییر می‌دهد و احوال آنان را در جهت تعالی متحول می‌کند.

در انقلاب معنوی با تاثیر متقابل فرد و جمع بر یکدیگر تعالی انسان‌ها جویباری از حرکت تعالی‌بخش به وجود می‌آورد و جمع این جویباران رودخانه‌ای انسانی و در نهایت دریایی از عشق و محبت، اما جوشان و پر خروش در راه رسیدن به اهدافی زیبا و مقدس ایجاد می‌کند.

پیروزی در این نوع از انقلاب به سان سایر

زندان اوین به رشته تحریر درآورده است. دکتر احسان نراقی با این ویژگی‌ها در تاریخ ۲۰ و ۲۱ بهمن ماه ۱۳۸۳، گفت‌وگوی بسیار مفصلی با روزنامه شرق انجام داده و در آن‌جا به بررسی شخصیت و ویژگی‌های روحی و افکار شاه می‌پردازد که از نظر تاریخی مهم، مستند و قابل اتکاء است. زیرا او انقلابی نیست و از جانب دیگر، گرایش منفی هم به رژیم سلطنت ندارد و به قول خودش در پی اصلاح آن رژیم بوده که موفق نشده است. با توجه به این نکات مطالب او در این مصاحبه از نظر تاریخی معتبر می‌باشد و خدشه‌ای به آن وارد نمی‌شود، زیرا او در این مورد یک مورخ بی‌طرف بی‌حساب می‌آید.

مطالبی که درباره شاه در پی می‌آید، همگی برگرفته از این گفت‌وگو است که ما را به هدف تحریر این مقاله نزدیک می‌کند.

شاه در دوران کودکی تحت تاثیر پدری قدرتمند بود که جای هیچ‌گونه ابتکاری را برای او باقی نمی‌گذاشت. او در اروپا حتی نتوانست دوران دبیرستان را به پایان ببرد و تنها موفق شد در دوران تحصیل در آن‌جا زبان فرانسه را بیاموزد.

محمدرضا ۱۸ ساله بود که از اروپا به ایران بازگشت و پس از آن، تنها آموزشی که دید، آموزش نظامی بود که تحت نظر پدرش انجام می‌شد. به همین دلیل، پس از این‌که به سلطنت رسید، هیچ دیدگاه سیاسی یا مطالعات علمی و اجتماعی نداشت. شاه در این دوران تحت تاثیر ارنست پرون به مدرنیته غربی علاقمند بود و به فرهنگ ایرانی توجه چندانی نداشت.

علاقمندی او به فرهنگ غربی باعث شد از

با کمک یکدیگر عامل پیروزی انقلاب و سقوط رژیم شاهنشاهی در ایران شد اما نکته‌ای که در این‌جا حایز اهمیت است، وضعیت رژیم سلطنتی و عملکرد شخص شاه می‌باشد که عامل تحریک علما و مراجع، روشنفکران و مردم شد و اقداماتی را انجام داد که زمینه بروز جنبش عظیم در ایران را فراهم نمود.

در این چارچوب گفته می‌شود هر انقلاب دو رهبر دارد، رهبر منفی و رهبر مثبت. رهبر منفی راس رژیم مستبد حاکم و رهبر مثبت راس حرکت انقلاب و مخالفان است.

واقعیت این است که عملکرد استبدادی و خودخواهانه رهبر منفی است که باعث به‌وجود آمدن رهبر مثبت می‌شود، زیرا اگر اقدامات رژیم در جهت منافع و خواسته‌های ملت باشد، اصولاً انقلابی شکل نمی‌گیرد تا رهبری مثبت به‌وجود آید. با توجه به نکات مطروح، در این مقاله در پی بررسی شخصیت و عملکرد شاه که در واقع رهبر منفی انقلاب بود، هستیم و در این چارچوب از یکی از نزدیکان او که در پی اصلاح او نیز بود و موفق هم نشد کمک می‌گیریم.

دکتر احسان نراقی از دوستان و نزدیکان فرح پهلوی و از مشاورین او و عضو بنیاد فرح بود که سال‌ها با او رفت و آمد داشت. نراقی مسؤول مؤسسه تحقیقات علوم اجتماعی بود که در آن‌جا بخشی از روشنفکران و تحصیل‌کرده‌ها به کار تحقیق مشغول بودند. وی که به قول خودش مورد تمسخر شاه بود و افکارش مورد قبول او قرار نمی‌گرفت، به توصیه فرح ملاقات‌هایی با شاه داشته که مشروح آن را در کتاب از کاخ شاه تا

ابتدا تا آخر سلطنت نسبت به روحانیت نظر منفی و تحقیرآمیز داشته باشد. او در ابتدا که از قدرت چندانی برخوردار نبود با روحانیت و به ویژه آیت‌الله بروجردی که مرجع تقلید عام شیعیان بود، مدارا می‌کرد و نظریات ایشان را مورد توجه قرار می‌داد اما بعد از فوت ایشان که شاه نیز احساس قدرت بیشتری می‌کرد، به درگیری با روحانیت پرداخت و آنان را ارتجاع سیاه نامید.

علت برخورد مصالحه‌آمیز شاه با آیت‌الله بروجردی علاوه بر قدرت ایشان، وجود افراد با شخصیت و استخوان‌داری نظیر قائم مقام رفیع عبدالله انتظام و صدر الاشراف در کنار شاه بود که علما نیز به آن‌ها احترام می‌گذاشتند و آن‌ها رابط خوبی بین شاه و حوزه بودند.

شاه بعد از احساس قدرت، همه افراد استخوان‌دار و از جمله قائم مقام رفیع را از خویش راند، او در برخوردی توهین‌آمیز به قائم مقام گفت تو دیگر پیر شده‌ای و او برای همیشه شاه را ترک گفت (۱). نتیجه این برخورد خالی شدن اطراف شاه از افراد سیاستمدار و باشخصیت بود که چاپلوسان و چاکران جایگزین آن‌ها شدند.

شاه به اپوزیسیون و جریان‌های سیاسی اعتقاد نداشت و آن‌ها را در درجه اول در ارتباط با نفوذ خارجی تحلیل می‌کرد. به همین دلیل او به نامه‌ای که بعضی از سران جبهه ملی برایش نوشته بودند، اعتنایی نکرد و تنها توجهش وقتی جلب شد که متوجه شد آمریکایی‌ها هم از نوشتن این نامه مطلع شده‌اند.

شاه حتی به روشنفکران نزدیک به فرح اهمیت نمی‌داد و حاضر به ملاقات با آن‌ها نبود، او زمانی

حاضر به ملاقات با احسان نراقی می‌شود که با هلی‌کوپتر تظاهرات مردم را در میدان شهدا و در روز ۱۷ شهریور مشاهده می‌کند.

شاه که نسبت به اکثر نخست‌وزیرهایش بدبین بود، حتی هویدا را هم خودی نمی‌دانست، زیرا او شناخت خوبی از جهان داشت. به همین دلیل هویدا سعی می‌کرد در برابر شاه فهم و علم خود را کمتر از آنچه بود، نشان دهد تا عامل سوء ظن بیشتر او نشود.

شاه که نخست‌وزیران را تحمیل روزگار می‌دانست فقط به علم اعتماد داشت، زیرا با او از کودکی بزرگ شده بود و او هم تا می‌توانست چاپلوسی می‌کرد و خودش را غلام شاه می‌نامید.

شاه علی‌رغم میل باطنی‌اش دکتر امینی را به نخست‌وزیری برگزید، زیرا می‌دانست که این اقدام مورد استقبال آمریکا قرار می‌گیرد. او پس از کسب رضایت آمریکا مبنی بر اجرای اصلاحات ارضی توسط خودش و بدون حضور امینی او را خلع کرد. شاه در مقطعی دیگر جمشید آموزگار را به نخست‌وزیری منصوب کرد، زیرا برادر او جهانگیر آموزگار در آمریکا به سر می‌برد و یکی از مشاوران جیمی کارتر و از دوستان نزدیک او بود.

شاه پس از کنار زدن گروه‌های مرجع، اعم از سنتی و مدرن، احزاب وابسته به خود نظیر ایران نوین و مردم را به وجود آورد تا جو سیاسی کشور را پوشش دهد. او از عملکرد این دو حزب راضی بود چون به طور کامل مطابق میل و دستورات عمل می‌کردند و بازی مطلوب او را انجام می‌دادند. پس از مدتی شاه به مصر رفت و به توصیه انورسادات و تقلید از او که تنها حزب متحد عرب را در مصر

خانواده سلطنتی خطرناک می‌داند اما کارهای محمدرضا شاه برای مردم اروپا یادآور ریخت و پاش‌های سلطنتی آن دوران بود که این را به ما هم برمی‌گردانید و می‌گویند شما هم این گونه هستید. شاه به دلیل عدم ارتباط با مردم و به دلیل عدم دریافت گزارش واقعی از سازمان‌های مربوط که مطابق میل او مطلب تهیه می‌کردند، از اوضاع جامعه و موقعیت خود بی‌خبر بود. او اعتقاد داشت که روستاییان به دلیل اصلاحات ارضی و کارمندان دولت به علت دریافت حقوق از طرفداران او هستند اما نمی‌دانست که این دو قشر به انقلاب می‌پیوندند و همراه بقیه اقشار و طبقات مردم ایران، حکومت او را سرنگون می‌کنند.

در این زمینه سرلشکر پاکروان رئیس ساواک و سفیر بعدی ایران در فرانسه می‌گوید: الان که ارتشبد نصیری رئیس ساواک می‌باشد، من می‌فهمم که شاه چه برخوردی را دوست داشته است. مثلاً شاه به من می‌گفت شما راجع به وضعیت نراقی خبر دارید؟ من می‌گفتم که قربان مطالعه می‌کنم و گزارش آن را به شما ارائه می‌دهم. اما الان نصیری نگاهش به دهان شاه است تا ببیند اسم «نراقی» را چطور تلفظ می‌کند. اگر با حالتی منفی قرائت کرد و گفت «این آقای نراقی کیه که این حرف‌ها را زده؟» رئیس ساواک باید گزارشی منفی علیه نراقی بدهد و بد او را بگوید اما اگر شاه می‌گفت: «این نراقی ظاهراً حرف‌هایی برای گفتن دارد، اطلاعاتی از او بدهید»، یعنی موضع شاه مثبت است و ساواک باید گزارش خوبی بدهد.

این مسایل در حالی اتفاق می‌افتاد که در رژیم شاه روزنامه‌ها آزاد نبودند و حزب سیاسی مستقل

به وجود آورده بود، به تاسیس حزب واحد رستاخیز پرداخت. این اقدام شاه به گفته فرح یک شوک روحی و روانی در جامعه بود تا مردم را متوجه مسؤولیت خود کند اما جالب توجه این‌جا است که حتی فرح این اقدام را رد می‌کند و آن را یک حزب‌سازی مصنوعی می‌داند.

عضویت در این حزب برای تمام مردم ایران اجباری می‌شود و هر کس مایل به این اقدام نبود باید گذرنامه می‌گرفت و از کشور خارج می‌شد.

اتخاذ چنین تصمیمی حاکی از سطح تفکر سیاسی شاه بود که نمی‌دانست حکومت تک حزبی عمرش رو به پایان است و عضویت اجباری در آن که حتی در کشورهای کمونیستی هم سابقه نداشت، استبداد وحشتناک حاکم بر ایران را به نمایش می‌گذارد.

شاه که به ریخت و پاش‌های فراوان و به هدر دادن بیت‌المال مشهور بود، با برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی، کوس رسوایی خود را در ایران و جهان به صدا درآورد. این اقدام آن قدر غیرقابل قبول بود که حتی خانواده‌های سلطنتی اروپا نیز آن را مضر برای تمام رژیم‌های سلطنتی دانستند. خواهر ملکه هلند و شوهرش در این‌باره گفته‌اند که خانواده‌های سلطنتی در اروپا پس از انقلاب فرانسه که علیه لویی شانزدهم صورت گرفت، در مورد مسایلی مثل تشریفات و ریخت و پاش بی‌نهایت رعایت می‌کردند. این مراقبت پس از سقوط نیکلای دوم (تزار روسیه) و اعدام او و خانواده‌اش در انقلاب اکتبر بیشتر شد، به طوری که در حال حاضر پادشاه سوئد با دوچرخه به سر کار می‌رود. چون تجملات را برای

وجود نداشت و مجلس هم فرمایشی بود، در چنین شرایطی باید سازمان اطلاعاتی با نیروهای سطح بالا و قدرت تحلیل مسایل اجتماعی پایه‌گذاری می‌شد تا مسایل جامعه را با دقت تمام منعکس کند اما روحیات شاه باعث گردیده بود که فردی را به ریاست ساواک منصوب کند که صرفاً احساس می‌کرد به او وفادار است.

شاه به مرور زمان تبدیل به فرعون شد که هیچ اندیشمندی در کنارش نبود. او فکر می‌کرد به تنهایی توان اداره کشور را دارد و محتاج مشورت با هیچ کس نیست.

علی‌رغم این ضعف اطلاعاتی، شاه تمام نیروهای خود را کنترل می‌کرد. در این زمینه هویدا می‌گوید: «علیحضرت از همه چیز ما خبر دارد، زیرا چند روز پیش در نزد شاه گفتم فردا با وزیر کشاورزی ساعت ۸ جلسه دارم». شاه گفت: «ساعت هشت فردا زمان وعده وزیر کشاورزی با معشوقه‌اش است، چرا می‌خواهید قرار آن‌ها را به هم بزنید؟»

شاه اعتراضات و اعتصاب‌های دانشجویی را بر نمی‌تافت و آن‌ها را توطئه‌ای علیه خودش می‌دانست. او عوامل فرهنگی و سیاسی را درک نمی‌کرد و همه این جنبش‌های دانشجویی را تحریک دشمن می‌دانست. او خودش را محور همه تحولات و مسایل جامعه می‌دانست و هر اعتراضی را هم دشمنی با خودش تحلیل می‌کرد.

محمدرضا پهلوی هیچ اعتقادی به آزادی و دموکراسی نداشت و از این بابت غرب را مسخره می‌کرد و می‌گفت که جامعه آن‌ها بی‌بند و بار است. او می‌گفت که ما نمونه‌ایم و می‌خواست باسیستم خودش دنیا را راهنمایی کند.

شاه که به طور کامل از آزادی مطبوعات و دیگر رسانه‌ها در ایران جلوگیری می‌کرد، نسبت به انتقادات رسانه‌های خارجی نیز بسیار حساس بود. اگر روزنامه نیویورک تایمز مقاله‌ای علیه او می‌نوشت، او دولت آمریکا را مقصر می‌دانست، زیرا آزادی اندیشه را قبول نداشت. شاه به طور دائم از علم می‌خواست که سفرای آمریکا و انگلیس را احضار کند و به آن‌ها بگوید این چه بساطی است. شاه در مورد اخبار بی بی سی که در زمان انقلاب پخش می‌شد، معتقد بود که کار دولت انگلیس است و هر چه دولتمردان این کشور به او می‌گفتند که ما تاثیری بر رسانه‌ها نداریم، قبول نمی‌کرد و باور نداشت که ممکن است عامل این مساله آزادی رسانه‌ها باشد.

محمدرضا پهلوی تحت تاثیر آموزش‌های پدرش تاکید زیادی بر مسایل نظامی داشت. او قدرت را در اسلحه می‌دید و به همین دلیل، در پی خریدهای میلیاردی تسلیحات از آمریکا، انگلیس، فرانسه و حتی شوروی بود و معادله نفت در برابر اسلحه را به طور کامل اجرا می‌کرد. او پایگاه قدرتی خود را نظامیان و نه مردم و جامعه می‌دانست و به همین دلیل بودجه هنگفتی صرف خرید تسلیحات و گسترش ارتش شاهنشاهی می‌کرد.

شاه اسرائیل را نسبت به خود وفادار می‌دانست و به همین دلیل، این دولت در امور مختلف ایران تأثیرگذار بود. مشاوران اسرائیلی در اقتصاد، امنیت، مسایل نظامی و حتی در ساواک مشغول کار بودند. نقش اصلی در سیاست خارجی شاه برای آمریکا و انگلیس تعریف شده بود، زیرا او به معنای واقعی از این دو دولت که حامی و نگهبان او بودند، می‌ترسید.

توسط چاپلوسان و فرصت‌طلبان به او اهدا شده بود. شاه در دهه آخر حکومت خود که به دیکتاتوری تمام عیار تبدیل شده بود، خود را معادل ایران می‌دانست و می‌گفت که اگر من نباشم، ایران هم نیست و تبدیل به ایرانستان می‌شود. او در همین چارچوب سفرای اعزامی به کشورهای دیگر را سفیر خود و نه سفیر ایران در آن کشورهای می‌دانست و به همین دلیل در رادیو و تلویزیون نیز نام سفرا را نه به عنوان سفیر ایران در فلان کشور بلکه به عنوان سفیر شاهنشاه آریامهر در آن کشور ذکر می‌کردند. امیرعباس هویدا که ۱۳ سال نخست‌وزیری او به طول انجامید، با درک ویژگی‌های خودکامانه شاه چاپلوسی و مدهانه را به حد کمال رساند و به همین دلیل توانست مدتی طولانی در سمت خود باقی بماند. او در مصاحبه‌ای با رسانه‌ها در پاسخ خبرنگاری که پرسید شخص اول مملکت چه نظری دارد با تندى به او گفت ما در ایران شخص دومی نداریم، هر چه هست شخص اول است و بس.

این ویژگی‌ها که ذکر بسیار مختصرش در این مقال رفت، از شاه رهبری ساخته بود که عملکردش جز زمینه‌سازی برای انقلابی عظیم نتیجه‌ای دیگر نداشت. نتیجه‌ای که امام خمینی با ویژگی‌های مثبت خود و به کمک مردم ستم‌دیده ایران آن را به پیروزی رساند و به عمر طولانی رژیم شاهنشاهی در ایران پایان داد و یک انقلاب نمونه معنوی را پایه‌گذاری کرد.

دکتر سید محمد صدر

زیرنویس

۱. این مطلب در مصاحبه مذکور وجود ندارد و آن را از جای دیگر نقل کرده‌ام.

و همیشه در پی کسب رضایت آن‌ها بود. کارشناسان امنیتی شاه در ساواک تحلیل اشتباهی در مورد انتقال امام خمینی از عراق به فرانسه داشتند و معتقد بودند که بدنامی پاریس برای افراد مذهبی باعث بدنامی امام می‌شود و زمانی به اشتباه خود پی بردند که کار از کار گذشته بود.

در این‌جا مجدداً تکرار می‌کنم که مطالب فوق از قول یکی از نزدیکان فرح و شاه است که در پی اصلاح رژیم شاه بود و به قول خودش نقش تعدیل‌کننده را داشته است. بنابراین، نظرات او درباره شاه کاملاً واقعی، معتبر و قابل اعتماد بوده زیرا او از مخالفان و دشمنان شاه نیست، بغضی نسبت به او ندارد و در اظهار نظرهایش هیچ‌گونه جنبه احساسی و عاطفی دیده نمی‌شود و کاملاً جنبه علمی دارد.

با توجه به ویژگی‌های شاه و مخصوصاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد و افزایش روز به روز قدرت او به راحتی می‌توان دریافت، چرا او نقش رهبر منفی انقلاب را بازی کرده و این فرصت را برای امام خمینی به وجود آورده تا رهبری مثبت انقلاب را برعهده گیرد و رژیم سلطنت را از ایران براندازد و انقلاب اسلامی را به پیروزی برساند. او که در ابتدای سلطنت خود به دلیل اعمال دیکتاتوری وحشتناک در دوران پدرش از موقعیت نسبتاً مناسبی در میان مردم برخوردار بود، به مرور زمان پا جای پای پدر گذاشت و با خودکامگی و خودمحوری زمینه جدایی از مردم و ملت را فراهم نمود و با تکیه بر قدرت‌های بیگانه و نیروی نظامی، خود را بی‌نیاز از ملت دید تا آن‌جا که لقب خدایگان را زینده خود دانست که